



۱۵۳

۱۹۲

معی

از سوانح رهنمایی راجه تو در مل است او چنانچه در معاشناسی دیانت گزینی ارتجایان مانده است همچنان عقیده بود  
و تعصب اندوزی سپهر جهانیان این چنان است تا صم پستی بطرز خاص کردی و نزاران لایه پیشت نمودی بکار  
دیگر نپرداختی و بخوردن آتش سایدن تن در مذابی کمانی در خیش کوچ و مقام صنمهای آن ساده لوح کم از آن لمانا  
بی دانشی ترک خواب و اشام گرفت و فرینک آرای او رنگ نشین حال آن فرورفته کلار تغلیب رخسوده کرانار  
اندوزهای سعادت گردانید و اورا بخت مندی لختی پذیراشده روی در گرد آورده و از سوانح اساس ندان قلمه  
مول منوکر است از آنجا که خاطر جهان آرای حقیقت بین بهجوری کل چون آبادی لیل فراوان دارد و همواره در قمر  
این دو عبادت گاه عالی هرگاه تعلق و تجسس و آرایه در نیولا که قصبه انبر سر از و در موبک مقدس و نوق و بهایف  
بسامع عمایون سید که در آن شهرت با سنا از اول حوادث تل خاکی از آن شیوه از انانی مکنذرای صلاح است  
تجدیدان عمارت توجه فرمودست و نهم آن در خجسته سانی بهت عمایون اساس آن حصار نهادند و برخی از امر  
نامزدگشتند در کتر زانی حسن انجام گرفت و منور داس پیرای لوکرن که زمین را بجا است و بنظر تپت شانسان  
انتصاص در و منسوب گردانیده مول منوکر نام نهادند از سوانح میدان ذو نوب است بعد از شستن نیز اعظم عکاش  
عالم کبری منعب زیر ختیت این نمودار آسمانی برای سیرالی دریاچه سخن سرایی نکاشته می شود چون بر تواقاب عالمتا  
بر خاک تنگ افتد از فروغ آن نیز والا گرمی فرود برخی از زمای آب بکمر شده روی بالانند و با جزای سوا امین گرفت  
بلندی گرامه و این منجسته را بجا گویند و چون زمین خشک تا بکاه آن فروغ آرای عالم گردد مایه تری ابر کمان او بهوت  
پوندد و بتاثر حرارت ذرات خاک را از سوختگی سبکی افروود بید با سوا آنچه روی فرزندوان در هم شده را در خان نامند  
سیرکی بر دو کونه بودی درون مین بپی بند کرد چشمها و کانهما و زلزلهما از فروغ طورشده دیگر بروی سیطچه و لقا  
کشته خراش صعودی کندار و باران مکرک و رعد و برق و چنین صور تمامه یاد و نامهای کلمه سیمی این آستان  
عبثت بخش بر روشن بانی که از شن مایند اکنون تخی از پیدایی آن مثال مدع نموده بتان سرای کوی را شاداب گرداند بر  
نیوشندگان انشوشیده نماند که سرگاه مرغ بران با جیتلا سیتلایا بدان مرتت تا احسک گرداند الجره و ادهمه  
غیظ بسیار رخیزد خاصه که در طالع سال انیسس مرغ در عاشر بود و آن برج بادی آیشی منحوس باشد و عطار  
و مایه سسد ما بنظر و پستی در ایشان نگاه کند سر کشته تاروی در خرابی آرد و سه ماهه قحط پدید آید پیرای دیوت  
غضبی نیز و کبر در شسته خرد بزوسی کسب کرده و قصه خون بخار لرج چربنا که از شیکاه بر من تحت طغاب هوا که با سس